

«بودن یا نبودن» نه! خود یا خود نبودن. مسأله، این است...

محمد علی اصفهانی

www.ghoghnoos.org

پیراشکی فروش دبستان ما، مدیر مدرسه بود. یعنی مدیر مدرسه، پیراشکی فروش دبستان ما بود. نه این که کارش پیراشکی فروشی بوده باشد. کارش مدیر مدرسه بودن بود. اما از سر ناچاری، پیراشکی ها را هم در زنگ تفریح، او می فروخت.

کسانی که پیراشکی می خریدند، در همان حول و حوش مدیر مدرسه می ایستادند و پیراشکی هاشان را در پناه او می خوردند. در غیر این صورت، در یک چشم بر هم زدن، پیراشکی، روی هوا برده می شد. جمله ی مجهول. فاعل، معلوم نبود. یعنی فاعل ها معلوم نبودند. چند دست، یا چندین دست، پیراشکی را می قاپیدند و هر تکه ی آن توی دهان کسی بود. هر کسی به جز خود پیراشکی خر.

بعضی ها تا حدودی قدرت دفاع از خودشان را داشتند. پیراشکی را مثل توپ یادم رفته است چی چی بال، روی شکمشان می گرفتند و می دویدند. و در مناسب ترین فرصت، آن را با شتاب می بلعیدند. و بعضی ها هم، گردن کلفت بودند و کسی نمی توانست از این شوخی ها با آن ها بکند.

برای مقابله با مهاجمان، یک روز با یکی از گردن کلفت های کلاس شریک شدم. من سه ریال گذاشتم، و او دو ریال. تا بتوانیم با هم یک پیراشکی پنج ربالی بخریم. و بعد، بی خیال پیراشکی قاب ها، که جرأت نزدیک شدن به ما را، یعنی جرأت نزدیک شدن به او را نداشتند، رفتیم روی یک نیمکت در حیاط نشستیم؛ و او پیراشکی را به دو «نصف» کرد.

تقریباً دو ثلث آن را، همراه با تمام معجون حیاتی لای آن - که تمام پیراشکی خور های همه ی عالم، حاضرند گواهی کنند که اگر این معجون نباشد آن ها هیچ وقت پیراشکی نمی خرند - برای خودش برداشت، و بقیه را که یک ذره هم از این معجون در آن نبود، و حتی احتمالاً دورش هم سوخته بود، به من داد.

اعتراض کردم. ولی او در حالی که سهم خودش را به آرامی مزه مزه می کرد،

خونسردانه جواب داد:

«اون، سه زاره دیگه.»

شاید منظور او از «اون»، «آن»ی بود که در دست خودش بود، نه «آن»ی یعنی «این»ی که در دست من. اما به دلیل ضعیف بودن در درس دستور زبان، فرق آن و این و کار برد هاشان را نمی دانست.

از آنجا که باید اصل را بر برائت گذاشت، و از آنجا که در این گونه موارد باید راهی برای گریز از محکوم کردن طرف مقابل یافت، و یا حتی ساخت و خود را به کوچه ی علی چپ زد، و نیز به دلیل چند «از آنجا» ی دیگری که همه به روابط انسانی و اخلاقیات سالم بر می گردند، من این فرض را در مورد او می پذیرم. اما فقط در مورد او. و کسانی مثل او. نه در مورد همه ی کردن کلفت ها. این، دستور زبان نیست که سخن گفتن را می آموزد. بلکه این، سخن گفتن است که دستور زبان را از آن می آموزند.

خود را به قیمت گذاشتن از حق و حقوق خود، در پناه یکی دیگر کشیدن، یا به دلیل تمایل پنهان به گریز از خود است، و یا به دلیل ضعیف بودن. تمایل به گم کردن خویش در یک «تمرکز نیرو مند»، مثلاً قبیله یا قوم و غیره، زمانی - از دیرباز تا زمانی نه چندان دورمانده در تاریخ - محصول عدم احساس هویت فردی و مستقل، در زندگی تکاملی «نوع» ویژه یی در طبیعت، موسوم به «نوع انسان» بود. اما امروز و در این مرحله از تکامل این نوع، بیشتر محصول وجود احساس هویت فردی و مستقل، و به خاطر فرار از همین احساس، و فرار از اضطراب و دغدغه یی است که با کشف این احساس، آغاز می شود. یعنی: گریزی است از قرار داشتن در گذرگاه انتخاب های پی در پی و لحظه به لحظه. گریز از هستی انسانی. از هستی در هیأت انسان. از آنچه با انتخاب، شروع شده است، با انتخاب، شکل می گیرد، و با انتخاب، یا به «خود» بودن می رسد، و یا به «دیگری» بودن.

و این گریز، بخشی از جریان «الیناسیون» است که مبحثی مفصل دارد...

وقتی که انسانی، و یا مجموعه ی انسانی یی، در چنین گریزی، خواسته یا

ناخواسته، «دیگری» بودن را، و یا جزئی از دیگری بودن را انتخاب کند، از «خود» بودن خود، رها می شود و آسوده خاطر.
و این «دیگری» می تواند یک فرد، یک فرهنگ، یک فرقه، یک جمع هماهنگ، یک جریان سیاسی یا غیر سیاسی باشد. و اِلی آخر. همان طور که این «خود» می تواند یک فرد، یا یک جمع، و یا یک جامعه باشد. و باز اِلی آخر.

یک «خود» نجیب بسته بندی شده ی استاندارد که نمی داند «دیگری» است.
یک «خود» که دیگر، خود نیست. نه هویت مستقل دارد. نه مسئولیت مستقل. و در نتیجه: نه رنج دغدغه ی مستقل.

این «خود»، در نهایت احساس آزادی، همه ی آنچه را باید انتخاب کند، انتخاب می کند. در غیاب خود اما!
فرد یا جمع الینه شده، اندک اندک تغییر هویت می دهد، و هویت الینه کننده را می گیرد. یعنی رونوشت هویت الینه کننده را. الینه کننده یی را که خودش نیز به نوبه ی خودش الینه شده است.

و این، خوب نیست.

اصلاً.

اصلاً خوب نیست این...

محمد علی اصفهانی

۳۰ خرداد ۱۳۸۷

* در این مطلب از نوشته یی به همین قلم در سال های دور - با نام «تکیه بر خویش» - استفاده شده است.

* * در باره ی احساس یا عدم احساس هویت فردی، و همچنین *aliénation* و محتوا و چند و چون آن، از جمله:

مطلبی به همین سبک و سیاق، با نام «از نیمه راه گمشدگی»:

www.ghoghnoos.org/honar/honarg/honarg01/az-nimeh-rah.html

و یا متن سخنرانی در نخستین هفته ی از دست دادن شاملو، تحت عنوان

«شاملو: شاعر انسانگرا»:

www.ghoghnoos.org/honar/honarg/honarg01/shamloodisc.html